

چرا کاخ‌ها ماندند و خانه‌ها رفتند؟ واکاوی مهرازی مسکونی ایران

۱ دی ۱۴۰۴ | سکرو

هنگامی که در دشتِ مَرودشت گام برمی‌دارید و ستون‌های سنگی سربه‌فلک‌کشیده‌ی «پارسه» را می‌نگرید، یا زمانی که در برابرِ دهانه‌ی سترگِ «طاقِ کسری» ایستاده‌اید، ناخودآگاه پرسشی گزنده ذهن را درگیر می‌کند: «پس مردم کجا بودند؟» تاریخِ مهرازی ایران، گویی تاریخِ خدایان و شاهان است. هرآنچه از دلِ خاک بیرون می‌آید، یا نیایشگاه (معبد) است، یا آرامگاه، و یا کاخ. گویی ساکنانِ این سرزمین، هزاران سال بی‌خانمان بوده‌اند یا در کپرهای می‌زیسته‌اند! اما حقیقت چیز دیگری است. ما با یک «پنهان‌کاریِ تاریخی» روبرو هستیم که ریشه در فلسفه‌ی ساخت، اقتصادِ مصالح و بی‌رحمیِ طبیعت دارد.

چرا کاخِ اردشیر بابکان پس از ۱۸۰۰ سال همچنان پابرجاست، اما از کلان‌شهرِ تیسفون که صدها هزار نفر جمعیت داشت، جز تلی از خاک باقی نمانده است؟ چرا ما شهرِ ایلامی را نمی‌بینیم، اما زیگوراتش را می‌بینیم؟ در این نوشتارِ تحلیلی از **سکرو**، می‌خواهیم لایه‌های خاک را کنار بزنیم و به بررسیِ «نیایش ناپایداری» در مهرازیِ مسکونی ایران بپردازیم. این پژوهش، پاسخی است به چراییِ غیبتِ توده مردم در اسنادِ معماری.

□ برای دریافت خدمات تخصصی طراحی بر پایه اصول مهرازی کهن، آموزش‌های حرفه‌ای و اجرای پروژه‌های خاص، از

طریق پیوند (لینک) زیر در واتساپ یا تلگرام با تیم سکرو در ارتباط باشید: □

[پیام در واتساپ](#)

[پیام در تلگرام](#)

بخش یکم: فلسفه‌ی ماندگاری؛ ابدیت در برابرِ روزمرگی □

نخستین گام برای درکِ این معما، شناختِ جهان‌بینیِ انسانِ باستان نسبت به «زمان» است. برای نیاکان ما، ساختمان‌ها دو سرنوشتِ جداگانه داشتند:

۱. بناهایِ میرنده (زیستی)

خانه، فضایی برای «زیستنِ موقت» بود. انسان، مسافریِ چندروزه در این جهان پنداشته می‌شد. بنابراین، از نگاهِ اقتصادی و حتی حکمتِ عملی، توجیهی نداشت که برای ساختِ سرپناهی که نهایتاً ۵۰ یا ۶۰ سال مورد استفاده قرار می‌گیرد، از سنگ‌های سخت و گران‌بها استفاده شود. خانه باید «بوم‌آورد» (Local) و ارزان می‌بود و پس از مرگِ صاحبش، به دامانِ طبیعت بازمی‌گشت.

۲. بناهای نامیرا (یادمانی)

در سوی دیگر، نیایشگاه‌ها (خانه خدایان) و کاخ‌ها (نماد قدرت سیاسی)، باید بر «زمان» غلبه می‌کردند. شاهان می‌خواستند نامشان جاودانه شود و موبدان می‌خواستند آتش مقدس هرگز خاموش نشود. برای این «جاودانگی»، نیاز به **ساخت‌مایه‌ای (مصالحی)** بود که با گذشت قرن‌ها فرسوده نشود. این دوگانگی فلسفی، باعث پیدایش یک «شکاف طبقاتی در مصالح» شد: سنگ و آجر پخته برای قدرت؛ خشت و گل برای مردم.

بخش دوم: ایلامیان؛ آغاز دوگانگی «خشت و آجر»

اگر به ژرفای تاریخ و تمدن ایلام در خوزستان (هزاره دوم پیش از میلاد) سفر کنیم، این الگو را به وضوح می‌بینیم. در محوطه‌هایی همچون «چغازنبیل»، «هفت‌تپه» و «شوش»، باستان‌شناسان با پدیده‌ای شگفت روبرو شدند.

زیگورات: کوهی از آجر پخته

ایلامی‌ها برای ساخت زیگورات چغازنبیل (نیایشگاه اینشوشیناک)، میلیون‌ها خشت را در کوره پختند و تبدیل به «آجر» کردند. آن‌ها حتی ملات را با قیر طبیعی (نفت) اندود کردند تا آب به آن نفوذ نکند. چرا؟ چون این خانه خدا بود و باید تا ابد می‌ماند.

شهر خاموش: سرنوشت خشت خام

اما در پیرامون همین کوه آجری، شهری بزرگ وجود داشت که مردم در آن می‌زیستند. خانه‌های این مردم با چه ساخته شده بود؟

• **خشت خام:** گل خشک شده در آفتاب.

• **چینه:** دیوارهای گلی لایه‌لایه.

• **نی و حصیر:** برای پوشش سقف‌ها.

این‌ها مصالح «درجه دو» بودند. خشت خام در اقلیم خوزستان که باران‌های سیل‌آسا دارد، اگر دائماً نگهداری (اندود) نشود، پس از چند دهه ذوب شده و به تپه‌ای از خاک تبدیل می‌شود. به همین دلیل، ما امروز در شوش، لایه‌هایی از تمدن را می‌بینیم که روی هم انباشته شده‌اند؛ شهرهایی که بارها ویران شده و روی ویرانه‌هایشان شهر نو ساخته شده است، اما آن بنای آجری مقدس، همچنان پابرجاست.



زیگورات با میلیون‌ها آجر پخته ساخته شد تا بماند؛ اما شهر پیرامونش با خشت خام ساخته شد و به خاک بازگشت.

بخش سوم: هخامنشیان؛ سنگ‌های سخنگو و سکوتِ شهرها

دوره هخامنشی، اوج هنر سنگ‌تراشی و مهرازی سنگی در جهان باستان است. اما این هنر، تنها در خدمت یک قشر خاص بود.

انحصار سنگ

در بناهایی مانند «تخت جمشید» (پارسه)، «پاسارگاد»، کاخ‌های «شوش» و حتی کاخ‌های دشتستان (بردک‌سیاه و سنگ‌سیاه)، ما با سنگ‌های تراش‌خورده‌ی عظیم، بست‌های سربی و ستون‌های بلند روبرو هستیم. پادشاهان هخامنشی هزینه‌های گزافی برای استخراج، حمل و تراش این سنگ‌ها می‌پرداختند تا قدرت خود را به رخ تاریخ بکشند.

پارسه: شهری که ناپدید شد

اما آیا سربازان گارد جاویدان، صنعتگران، کشاورزان و مردم عادی شهر پارسه هم در خانه‌های سنگی زندگی می‌کردند؟ پاسخ قاطع «خیر» است. کاوش‌های باستان‌شناسی در دشت مرو دشت نشان می‌دهد که بافت مسکونی شهر، تماماً از «خشت و گل» بوده است. حتی خانه‌های اعیان و اشراف نیز دیوارهای خشتی با پی سنگ‌ریزه داشتند. وقتی اسکندر مقدونی پارسه را به آتش کشید، سقف‌های چوبی خانه‌ها سوخت و دیوارهای خشتی در برابر باد و باران ۲۵۰۰ ساله، بی‌پناه ماندند. امروز، ستون‌های سنگی ایستاده‌اند، اما شهر زنده و پویای پارسه، به غبار تاریخ پیوسته است. ما مهرازی مسکونی هخامنشی را نداریم، نه چون وجود نداشته، بلکه چون «ماده»ی آن ناپایدار بوده است.



در حالی که شاهان در تالارهای سنگی قدم می‌زدند، مردم پارسه در خانه‌های گرم خشتی زندگی می‌کردند که امروز اثری از آن‌ها نیست.

بخش چهارم: تراژدی ساسانی؛ تیسفون و افسانه‌ی طاق کسری

دوره ساسانی، شاید بهترین نمونه برای بررسی این تضاد باشد. در این دوره، مهرازی ایران به اوج شکوه طاق‌زنی و گنبدسازی می‌رسد.

ایستایی کاخ‌ها: سنگ لاشه و گچ

بناهایی که از این دوره مانده‌اند (مانند کاخ اردشیر در فیروزآباد، کاخ سروستان، قلعه دختر)، یک ویژگی نيارشي (سازه‌ای) مشترک دارند: استفاده از «سنگ لاشه» (قلوه‌سنگ نتراشیده) و «ملات ساروج یا گچ نیم‌کوب». این ترکیب، بسیار مقاوم است. ملات گچ و آهک در گذر زمان سخت‌تر می‌شود و مانند بتن عمل می‌کند. به همین دلیل، آتشکده‌ها و کاخ‌ها توانسته‌اند ۱۸۰۰ سال در برابر زلزله و جنگ دوام بیاورند.

تیسفون: آبر شهری که آب شد

اما نگاهی به «تیسفون» (پایتخت ساسانی در عراق کنونی) بیندازید. این شهر یکی از بزرگ‌ترین کانون‌های جمعیتی جهان باستان بود. اما امروز چه چیزی از آن باقی است؟ تنها یک ایوان آجری عظیم (طاق کسری) و تلی از خاک. چرا؟ چون ۹۰ درصد بافت شهر تیسفون، خانه‌های مسکونی، بازارها و کاروانسراها، با خشت خام ساخته شده بودند. تیسفون در کنار رود دجله بود و سیلاب‌های فصلی و رطوبت خاک، دشمن خشت هستند. پس از سقوط ساسانیان و انتقال قدرت به بغداد، تیسفون متروکه شد. خانه‌ی خشتی که ساکن نداشته باشد، می‌میرد. سقف‌ها فرو ریخت، دیوارها شسته شد و شهر عظیم به بستر رودخانه بازگشت. آنچه ما نمی‌بینیم، حاصل «بی‌کیفیتی» مصالح نیست؛ بلکه حاصل طبیعت خشت است که بدون نگهداری، محکوم به فناست.



طاق کسری تنها بازمانده‌ی شهری است که صدها هزار نفر جمعیت داشت؛ جمعیتی که خانه‌هایشان تسلیم رطوبت و زمان شد.

بخش پنجم: پارادوکس مساجد؛ چرا خشت‌های مسجدها ماندند؟

در اینجا یک پرسش هوشمندانه و چالش برانگیز مطرح می‌شود: «اگر خشت ناپایدار است، پس چرا مساجد اولیه‌ی ایران (مانند مسجد جامع فهرج یا تاریخانه دامغان) که آن‌ها هم خشتی هستند، ۱۴۰۰ سال دوام آورده‌اند؟»

پاسخ در یک واژه‌ی کلیدی نهفته است: «پاسداشت» (Maintenance) و فرهنگ وقف.

۱. استمرار کاربری

برخلاف کاخ‌های ساسانی که پس از سقوط حکومت، «متروکه» و رها شدند، مساجد جامع، کانون تپنده‌ی زندگی مردم بودند. مردم در آن‌ها نماز می‌خواندند، گردهم می‌آمدند و به آن‌ها عشق می‌ورزیدند. اگر گوشه‌ای از بام مسجد چکه می‌کرد، فردای آن روز با بودجه‌ی «وقف» تعمیر می‌شد. اگر موریانه به تیری می‌زد، تعویض می‌شد. کاهگل بام هر سال پیش از زمستان نو می‌شد. این «رسیدگی پیوسته» باعث شد که یک بنای خشتی (که ذاتاً ناپایدار است)، قرن‌ها عمر کند.

۲. رهاشدگی آثار پیش از اسلام

اما آتشکده‌ها و کوشک‌های ساسانی، پس از اسلام کاربری خود را از دست دادند. یا ویران شدند، یا به حال خود رها گشتند. بنای خشتی رها شده، بیش از ۵۰ سال دوام نمی‌آورد. تنها آن‌هایی ماندند که اسکلت سنگی و ملات گچی بسیار سخت داشتند (مثل فیروزآباد). بنابراین، ماندگاری بناهای با کاربری مذهبی، نه صرفاً به خاطر مهرازی بهتر، بلکه به خاطر «زنده بودن کاربری» و «نظام نگهداری» بوده است.



خشت تنها زمانی می‌ماند که «زنده» باشد. مساجد ماندند چون مردم هر سال زخم‌هایشان را با گل تازه مرهم می‌گذاشتند.

بخش ششم: قهرِ طبیعت و خشمِ تاریخ

افزون بر نوع مصالح، دو عاملِ ویرانگرِ دیگر نیز در محو شدنِ مهرازی مسکونیِ ایران نقش داشته‌اند:

الف) زمین‌لرزه و سیل

فلاتِ ایران، سرزمینی ناآرام است. زلزله‌ها بارها شهرهای ما را با خاک یکسان کرده‌اند (مانند بم، طبس، رودبار). در زلزله، سازه‌های خشتی و گلی مسکونی، آسیب‌پذیرترین بخش هستند و معمولاً کاملاً پودر می‌شوند. اما سازه‌هایی با جرزهای ستبرِ سنگی یا آجری (بناهای حکومتی)، شانس بیشتری برای ایستادگی دارند.

ب) تاخت‌وتار و زمین سوخته

تاریخِ ایران، تاریخِ جنگ‌هاست. از اسکندر تا چنگیز و تیمور، مهاجمان همواره شهرها را ویران کرده‌اند. روش معمولِ جنگ، آتش زدنِ شهر بود. خانه‌های مردم که سقف‌های چوبی و حصیری داشتند، به سرعت می‌سوختند و خاکستر می‌شدند. در بسیاری از حملات (مانند حمله مغول)، سیستم‌های آبیاری و قنات‌ها نیز کور می‌شدند که باعثِ غیرقابل‌سکونت شدنِ شهر و رها شدنِ خانه‌ها می‌شد.

بخش هفتم: خطای دید در باستان‌شناسی

آنچه ما امروز به عنوان «تاریخِ معماری ایران» می‌شناسیم، در واقع «تاریخِ بقایای معماری ایران» است. ما دچار یک خطای دید هستیم. وقتی به تخت‌جمشید نگاه می‌کنیم، می‌پنداریم تمامِ شکوهِ هخامنشی همین سنگ‌هاست. اما حقیقت این است که زندگی واقعی، رنگ‌ها، پرده‌ها، باغ‌ها و خانه‌های گرم مردم، در فضایی جریان داشته که امروز وجود ندارد.

ما مهرازی مسکونی ساسانی و هخامنشی را نداریم، زیرا: ۱. **اقتصاد**: مردم توانِ ساختِ خانه با سنگ و ساروج را نداشتند. ۲. **فرهنگ**: خانه مکانِ موقت بود، نه ابدی. ۳. **اقلیم**: خشت در برابرِ رطوبت و زلزله تسلیم می‌شود. ۴. **تاریخ**: جنگ‌ها و تغییرِ پایتخت‌ها، شهرها را متروکه کرد.

شاید روزی با کاوش‌های پیشرفته‌تر و مدارک جدید، بتوانیم تصویری شفاف‌تر از خانه‌های نیاکانمان بازسازی کنیم. اما تا آن روز، باید بدانیم که موزه‌های ما پر از اشیاء پادشاهان است، اما خاکِ زیرِ پایمان، آمیخته با غبارِ خانه‌های مردمی است که تاریخ، صدایشان را نشنیده است.

نتیجه‌گیری: درس‌هایی برای مهرازیِ امروز

بررسیِ این موضوع تنها یک مطالعه‌ی باستانی نیست؛ بلکه درسی برای امروز است. امروز نیز ما با «بازافروشی» و استفاده از مصالح بی‌کیفیت در مسکنِ مهر و انبوه‌سازی‌ها، در حالِ تکرارِ همان اشتباه هستیم، اما بدونِ آن فلسفه‌ی «بوم‌آور» بودن. خانه‌های خشتیِ قدیم اگر خراب می‌شدند، به طبیعت بازمی‌گشتند؛ اما نخاله‌های ساختمانیِ امروز، طبیعت

را آلوده می‌کنند. شاید وقت آن رسیده که از «نیارش پایدار» بناهای تاریخی درس بگیریم و در ساختِ خانه‌هایمان، به جایی سودِ آنی، به «کیفیت و ماندگاری» بیندیشیم.

همین حالا از طریق پیوند (لینک) زیر با گروه مهندسی سکرو همراه شوید:

[پیام در واتس آپ](#)

[پیام در تلگرام](#)



[اینستاگرام سکرو](#)



[یوتیوب سکرو](#)



واتس آپ سکرو



[تلگرام سکرو](#)



[پینترست سکرو](#)



[آپارت سکرو](#)

برای دانلود نسخه PDF این مقاله باید ثبت نام یا وارد حساب کاربری شوید.

[ورود / ثبت نام](#)